جلسه 1485

یکشنبه 23/07/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از اینکه وارد بحث جهت سادسه بشویم یک مطلبی راجع به بحث جریان قاعده فراغ در شک در صحت جزء وضوء از مرحوم آقای خوئی عرض بکنم.

آقای خوئی قائل شد به اینکه اگر بعد از فراغ از یک جزء در وضوء شک بکنیم در صحت آن، که اصل وجود جزء معلوم است، مثلا غسل تمام الوجه معلوم است، اما شک داریم که بدأ من الاعلی الی الاسفل کردیم یا خیر.

ایشان فرمود قاعده فراغ جاری است، چون "فأمضه کما هو" شاملش می شود. و صحیحه زراره که می گفت در اثناء وضوء قاعده تجاوز جاری نیست در مورد شک در وجود جزء بود نه شک در صحت آن.

بعد مرحوم آقای خوئی فرمود: ممکن است کسی به ما اشکال کند، بگوید موثقه ابن ابی یعفور می گوید "اذا شککت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء"، با توجه به اینکه ضمیر در دخلت فی غیره نباید به شیء برگردد چون خلاف نص و اجماع است که بخواهد ضمیر به شیء برگردد و قاعده تجاوز را در وضوء در اثناء آن جاری کند، پس باید ضمیر به وضوء برگردد اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیر الوضوء فشکک لیس بشیء، مرحوم آقای خوئی فرموده اند طبق این بیان که برخی مثل استاد ما مرحوم نائینی می گفتند ممکن است کسی به ما اشکال بکند، بگوید خب مفهوم این موثقه می گوید اذا شککت فی شیء من الوضوء ولم تدخل فی غیر الوضوء فاعتن بشکک، و این شامل می شود شک در صحت غسل الوجه را، هو شک فی شیء من الوضوء. قبل الدخول فی غیر الوضوء هم هست باید به شک اعتنا کنیم.

تعارض می کند این موثقه به لحاظ مفهومش با عمومات قاعده فراغ، "فأمضه کما هو" ولو اقتضاء می کند که قاعده فراغ را در غسل الوجه مثلا جاری کنیم در وضوء، اما مفهوم این موثقه ابن ابی یعفور هم معارض با آن می شود، تعارضا تساقطا رجوع می کنیم به قاعده اشتغال.

مرحوم آقای خوئی سه تا جواب داده است، فرموده:

**اولا:** ما این موثقه را مجمل می دانیم، قبلا تعبیر می کرد که ظاهر این موثقه رجوع ضمیر غیره است به «شیء»، ولی اینجا فرموده ما مجمل می دانیم این موثقه را و شاید ضمیر به «شیء» بخورد نه به «وضوء»، و دلیل بر قاعده تجاوز در وضوء باشد ولکن باید طرح کنیم آن را چون مخالف اجماع است.

**ثانیا:** این موثقه ظاهرش این است که می گوید شک بعد الفراغ عن الوضوء با شک قبل الفراغ من الوضوء تفاوت دارد، به شک بعد الفراغ من الوضوء اعتناء نکنید، اما شک قبل الفراغ من الوضوء شک در وجود جزء هست یا شک در صحت آن است، در مقام بیان نیست از این جهت، اطلاق ندارد از این جهت.

**ثالثا:** برفرض تعارض کنند با عموم "فأمضه کما هو"، ولکن ما می گوئیم عموم بر اطلاق مقدم است عند التعارض. فوقش اطلاق مفهوم موثقه ابن ابی یعفور اقتضاء می کند که بگوئیم شک در صحت غسل الوجه باید به آن اعتناء بکنیم مجرای قاعده فراغ نیست، این به اطلاق مفهوم است، ولکن عموم وضعی "فأمضه کما هو" برخلاف این اطلاق است، و عند التعارض عموم بر اطلاق مقدم است. مثلا اگر مولا بگوید اکرم کل عالم، این بر اطلاق لاتکرم الفاسق نسبت به عالم فاسق مقدم است. حالا چرا مقدم است؟

یا چون اطلاق ناشی است از مقدمات حکمت، و یکی از مقدمات حکمت بیان بر تقیید است، و عام صالح است برای بیان بر تقیید.

یا بخاطر اینکه اطلاق ظهورش ضعیف است ظهور سکوتی است ظهور ناشی از لابیان است، و عند الاطلاق ظهور عام که ناشی از بیان است مقدم است بر آن.

قبل از اینکه اشکالی که در کتاب قاعده فراغ و تجاوز به ایشان کرده اند عرض بکنم یک نکته رجالیه عرض می کنم:

آقای خوئی طق مبانی خودشان نباید تعبیر می کردند موثقه ابن ابی یعفور، چرا؟ چون از نظر ایشان سند این حدیث ضعیف است. این حدیث دو سند دارد:

سند اول: تهذیب می گوید: أخبرنی الشیخ المفید عن احمد بن محمد بن الحسن بن الولید عن ابیه عن سعد بن عبدالله. احمد بن محمد بن حسن بولید توثیق ندارد، آقای خوئی می گوید مجهول است پسر ابن الولید و توثیق ندارد.

سند دوم: مستطرفات سرائر است که از نوادر بزنطی نقل می کند. که او از نظر آقای خوئی ضعیف است چون ابن ادریس سند ذکر نکرده به کتاب نوادر بزنطی.

حالا ما به آقای خوئی اشکال می کنیم. خودمان که تعبیر می کنیم به موثقه ابن ابی یعفور، برای این است که:

اولا: ما سند تهذیب را قبول داریم، هم بخاطر اینکه اکثار روایت اجلاء از احمد بن محمد بن حسن ولید هست، أکثر الشیخ المفید الروایة عنه، و این کاشف از این است که حسن ظاهر داشته است ایشان نزد شیخ مفید.

ثانیا: شیخ طوسی گفته است من از کتاب اصحاب این احادیث را نقل می کنم، أخبرنی الشیخ المفید یعنی از کتاب شیخ مفید نیست، چون أخبرنی با اینکه در کتاب گفته باشد نمی سازد، شیخ مفید هم در کتابش این را نیاورده است، اما احمد بن محمد بن حسن ولید اصلا صاحب کتاب نیست، و لذا نه شیخ و نجاشی در فهرست او را مطرح نکرده اند چون صاحب کتاب نبود، پس آن کتابی که شیخ طوسی از آن نقل می کند کتاب سعد بن عبدالله است یا کتاب خود محمد بن حسن بن ولید است، وشیخ در فهرست به کتاب سعد بن عبدالله و کتاب ابن الولید چندین سند دارد که صحیح هم هست. ولذا مشکل سندی ندارد.

سؤال وجواب: اولِ تهذیب یک سندی را به کتاب از خودش تا کتاب انتخاب می کرد، ولی خود شیخ طوسی در آخر تهذیب می گوید بعدها برای اختصار حذف کردم سند را تا مختصر بشود کتاب، وهمانجا هم می گوید که من تفاصیل سندم را به کتب در فهرست ذکر می کنم. این راجع به سند تهذیب.

راجع به مستطرفات سرائر هم که ما معتقدیم که صاحب سرائر که إسناد می دهد کتاب را به بزنطی، اصالة الحس می گوید که او طریق حسی به کتاب دارد و مقدمات حسیه نزد او قائم شده است بر اینکه این کتاب بزنطی است، و ابن ادریس خودش در طریق علماء بوده به کتب اصحاب. حالا گاهی اشتباه کرده و کتاب برخی را اشتباهی به دیگری نسبت داده، مثلا می گوید کتاب ابان بن تغلب من اصحاب الباقر علیه السلام، بعد که حدیث از او نقل می کند می گوید عن صفوان عن الرضا علیه السلام، خب اشتباه پیش می آید الانسان محل السهو و النسیان، حالا او اشتباه کرده، کتاب مال یک ابان دیگری بوده ابان بن محمد بجلی بوده پسر خواهر صفوان، حالا او را اشتباه کرده نسبت داده به ابان بن تغلب، این دلیل نمی شود که دیگر ما هر حرفی که ابن ادریس زد بگوئیم تو همان کسی هستی که در آنجا اشتباه کردی.

وانگهی این حدیث دو تا سند دارد، بالاخره هم در کتاب نوادر بزنطی طبق ادعای ابن ادرس هست، و هم شیخ طوسی سند به او دارد، همین مقدار وثوق می آورد به اینکه بزنطی این حدیث را از ابن ابی یعفور نقل کرده است، اتصال این سند تا بزنطی مورد وثوق می شود با توجه به تعدد سند.

ولذا ما اشکال نمی کنیم اما دأب مرحوم آقای خوئی اشکال هست در اینگونه سندها، ایشان از نظر رجالی پذیرفته نیست که تعبیر کنند موثقه ابن ابی یعفور.

سؤال: شما همه جا دو تا سند را مورد وثوق می دانید یا فقط اینجا؟ جواب: حالا مثل اینجا که تا بزنطی دو تا سند هست، هم ابن ادریس گفت و هم شیخ از طریق شیخ مفید گفت وثوق پیدا می کنیم.

این یک مطلب رجالی است که در ذهنتان باشد.

اما راجع به مطالبی که مرحوم آقای خوئی ذکر کرد، در کتاب قاعده فراغ و تجاوز گفته اند این اشکالهای ایشان وارد نیست.

اما اجمال موثقه که آقای خوئی گفت، ایشان می گویند ما قبول نداریم، ظاهر موثقه این است که ضمیر به «وضوء» بر می گردد.

**اقول:** خب ما اینجا موضعمان مشخص است، ما مصرّیم بر اجمال این موثقه. وشاید اجمال هم از راوی است، شاید امام فرموده اذا دخلت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیر ذلک الشیء ولی راوی مجمل گفت. به هر حال می شود اجمال حدیث.

واینکه گفته می شود الاقرب یمنع الابعد و «وضوء» اقرب است به ضمیر غیره.

**اقول:** اگر این استناد دارد به کلام علماء عرب، خود آنها گفته اند در صورتی ضمیر به اقرب بر می گردد که اقرب تابع آن ابعد نباشد، مضاف الیه آن ابعد و یا شبه مضاف الیه آن ابعد نباشد، اگر تابع ابعد باشد ظاهر ضمیر این است که به ابعد برمی گردد، مثلا جائنی غلام زید و اکرمته، می گویند ظاهر این است که این ضمیر بر می گردد به غلام زید با اینکه ابعد است، یا له علیّ الف درهم و نصفه، می گویند ظاهر این است که ضمیر به الف می خورد که مضاف است چون مضاف الیه تابع مضاف است. و اینجا هم اذا شککت فی شیء من الوضوء این من الوضوء تابع شیء است و برای توضیح شیء است، جیء به لتبیین الشیء و توضیحه، والا مقصود بالذکر اولا و بالذات آن شیء است، پس من الوضوء می شود تابع و شیء می شود متبوع، اینجا را نگفته اند الاقرب یمنع الابعد. ولو ما اصلا این قوانین ادبیات را تا به ظهور عرفی برنگردد قبول نداریم، همان له علیّ الف درهم و نصفه را هم مجمل می دانیم.

پس اشکال اول آقای خوئی به نظر ما درست است واینکه در کتاب قاعده فراغ و تجاوز گفته اند ظاهر دخلت فی غیره این است که ضمیر بر می گردد به «وضوء»، این درست نیست.

سؤال وجواب: مجمل صحبت کردن که خلاف وثاقت نیست، شما را که به اشتباه نیانداخت، فوقش دست شما را نگرفت به مقصود برساند، بیانش واضح نبود مجمل شد، اینکه خلاف وثاقت نیست.

اما اشکال کتاب قاعده فراغ و تجاوز به فرمایش دوم آقای خوئی: گفته اند یعنی چی در مقام بیان نیست؟ خب اذا شککت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیر الوضوء (طبق این استظهار) اطلاق دارد دیگر، شامل شک در صحت جزء وضوء هم می شود.

**اقول:** که انصافا این اشکال وارد است.

اما اشکال کتاب قاعده فراغ و تجاوز به فرمایش سوم آقای خوئی: ایشان گفته اند که:

اولا: قاعده فراغ و تجاوز اگر یک قاعده باشد کما هو الصحیح، این موثقه ابن ابی یعفور اخص مطلق است از این قاعده واحده، وقتی اطلاق داشت اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیر الوضوء فشکک لیس بشیء هم شامل شک در وجود جزء می شد و هم شامل شک در صحت جزء، خب این اخص مطلق است از دلیل قاعده واحده ای که هم تجاوز است و هم فراغ و مقدم است بر آن.

اگر بگوئید قاعده فراغ و تجاوز دو قاعده اند، باز ایشان گفته اند من مشکل را حل می کنم. این موثقه ابن ابی یعفور از مجموع این دو قاعده اخص است و بر مجموع این دو قاعده مقدم می شود. مثل اینکه دو تا خطاب داریم: یجب اکرام العلماء، یکره اکرام الجهال، یک خطاب سوم می آید می گوید یحرم اکرام الفساق، این خطاب سوم اخص مطلق است از مجموع آن دو خطاب اول، چون فساق یا جاهلند یا عالم، و بر مجموع آن دو خطاب اول مقدم می شود، یعنی می گوید من نمی توانم الغاء بشوم، باید حداقل یکی از شما دو خطاب را تخصیص بزنم، چون اگر یکی از این دو خطاب اول یا دوم را تخصیص نزنم و هر دو خطاب بر من مقدم بشوند یعنی من نابود شده ام ویعنی مرا طرح کرده اید، دلیل خاص را طرح کرده اید و الغاء دلیل خاص رأسا کرده اید و این عقلاءا جائز نیست.

بعد گفته اند خیلی خب، وقتی مقدم کردیم این خطاب اخص از مجموع الخطابین را، یعنی یکی از آن دو خطاب تخصیص خورده است قطعا، علم اجمالی به تخصیص احد الخطابین پیدا می کنیم، یا خطاب یجب اکرام العلماء یا خطاب یکره اکرام الجهال، و علم اجمالی به تخصیص احد الخطابین موجب تعارض می شود بین آن دو خطاب، وقتی تعارض کردند آن دو خطاب تساقط می کنند و از کار می افتند.

گفته اند اینجا هم همین است، موثقه ابن ابی یعفور می گوید: شک در شیء من الوضوء در اثناء وضوء باید به آن اعتناء بشود، اعم از اینکه شک در وجود جزء باشد یا شک در صحت جزء، یعنی از مجموع خطاب قاعده تجاوز و فراغ اخص مطلق است، چون یک بخشش قاعده تجاوز را تخصیص می زند ویک بخشش قاعده فراغ را. از مجموع این دو قاعده وقتی اخص شد نمی توانیم که عمل نکنیم به این خطاب خاص و الغائش کنیم، پس باید بر مجموع این دو خطاب مقدم بشود، یعنی باید بگوئیم حداقل یکی از این دو خطاب قاعده فراغ و یا تجاوز تخصیص خورده است، حداقل این است که یکی از این دو تخصیص خورده است، والا اگر هیچکدام تخصیص نخورد و قاعده فراغ عمومش باقی بماند و قاعده تجاوز عمومش باقی بماند، موثقه ابن ابی یعفور الغاء شده است رأسا و این خلاف طریقه عقلائیه است که خطاب خاص رأسا الغاء بشود. بعد علم اجمالی پیدا می کنیم به اینکه یا خطاب قاعده فراغ تخصیص خورده یا خطاب قاعده تجاوز در مورد وضوء.

علم اجمالی به تخصیص احد الخطابین موجب تعارض این دو خطاب می شود.

ثانیا: بعد اشکال دومی که ایشان به آقای خوئی کرده اند این است که گفته اند آقا! شما فرموده اید که برفرض نسبت موثقه ابن ابی یعفور با عموم قاعده فراغ عموم من وجه باشد، شمای آقای خوئی فرمودید ولکن قاعده فراغ دلیلش عام وضعی است ولی موثقه ابن ابی یعفور مطلق است، و عام عند التعارض بر مطلق مقدم است.

آقا! به لحاظ مشکوک ها عام است نه به لحاظ آن مرکب ها. من الصلاة؟ من الوضوء؟ من الغسل؟ به لحاظ آنها که عام نیست، کل ما شککت آن مشکوک عام است، اما ما قد مضی من المرکب آن مرکب چه باشد، وضوء باشد، غسل باشد، نماز باشد، اینکه عام نیست، نگفت کل ما شککت فیه من کل ما مضی، این را که نگفت.

وانگهی موثقه ابن ابی یعفور هم نگوئید مطلق است، ظاهر این است که او دارد بیان می کند، اذا شککت فی شیء من الوضوء، این فی شیء ظاهرش این است که هر شیئی، صرف اطلاق نیست، بلکه این هم ظهور بیانی دارد که هر شیئی، اذا شککت فی شیء من وضوئک این ظاهر این است که می خواهد توسعه بدهد مشکوک را، هر چیزی که مشکوک بود در وضوء.

سؤال: اگر می خواست اطلاق باشد باید چه می گفت؟ جواب: می گفت اذا شککت فی وضوئک مثلا.

**اقول:** این مطلب از کتاب قاعده فراغ و تجاوز درست نیست.

اما آن مطلب اول ایشان که گفته اند قاعده فراغ و تجاوز اگر یک قاعده باشد، موثقه ابن ابی یعفور اخص مطلق است از این قاعده.

آقا! خاص و عام را به لحاظ خطاب باید حساب کنیم نه به لحاظ مقام ثبوت، چه کار داریم که در مقام ثبوت قاعده فراغ و تجاوز یک قاعده هستند یا دو قاعده؟ دو خطاب مستقل دارند، نسبت سنجی که می کنند بین عالم ملکوت که نسبت سنجی نمی کنند بلکه بین عالم ظواهر نسبت سنجی می کنند که این خطاب با این خطاب نسبتش چیست، چه کار داریم که در عالم ملکوت قاعده فراغ و تجاوز به یک قاعده بر می گردند، خب به یک قاعده بر گردند. خطاب قاعده فراغ مستقل است از خطاب قاعده تجاوز. نسبت این موثقه ابن ابی یعفور با هر کدام از این دو خطاب عموم من وجه است. شما لبّا کشف کرده اید که قاعده واحده است، والا "کل ما شککت فیه مما قد مضی" که در آن قاعده تجاوز نیست بلکه قاعده فراغ است، و "اذا خرجت من شیء و دخلت فیه غیره فشکک لیس بشیء" که قاعده فراغ نیست بلکه قاعده تجاوز است. پس آنچه مهم است خطاب است و نسبت سنجی بین خطابها می کنیم.

و اما آنچه که گفتید که اگر دو قاعده هم باشند این خطاب موثقه ابن ابی یعفور بر مجموع دو قاعده مقدم می شود.

این درست است وقبول است، اما یک نکته در اینجا مورد غفلت شما قرار گرفت، بعد از اینکه موثقه ابن ابی یعفور مقدم می شود بر مجموع دو خطاب قاعده فراغ و تجاوز، چون علم اجمالی به تخصیص احد الخطابین داریم که یکی از خطابین تخصیص خورده است قطعا، لااقل، چون بر مجموع مقدم بشود یعنی یکی از این دو قطعا تخصیص خورده است، والا اگر هیچ کدام تخصیص نخورند یعنی مجموع این دو مقدم شده اند. اما گاهی قدر متیقن داریم از تخصیص، اینجا علم اجمالی منحل می شود.

قدر متیقن از تخصیص در وضوء تخصیص قاعده تجاوز است بخاطر نص صحیحه زراره، این قدر متیقن است، علم اجمالی منحل می شود. اینطور نیست که علم اجمالی باعث بشود این قاعده فراغ و تجاوز تعارضا تساقطا بعد رجوع کنید به عموم موثقه ابن ابی یعفور. این درست نیست.

اما آنچه که فرمودید که دلیل قاعده فراغ عام وضعی نیست.

آقا! چرا عام وضعی نیست؟ کل ما شککت فیه عموم دارد، هر مشکوکی، جرء وضوء یک مشکوک است، صحت جزء وضوء مشکوک است، جزء نماز یک مشکوک است، همه افراد مشکوک هستند، لازم نیست بگوید کل ما شککت فیه من کل ما مضی، همین که گفت کل ما شککت فیه عموم افرادی دارد نسبت به کل فرد فرد من المشکوکات، جزء وضوء یک مشکوک است، جزء نماز یک مشکوک است، صحت جزء وضوء یک مشکوک است، صحت جزء نماز یک مشکوک است، اینها افراد مختلف مشکوک هستند.

سؤال: ایشان فرموده واضح است که این مشکوک هر چیزی نمی تواند باشد یک مقدری هست؟ جواب: گفت مما قد مضی دیگر، خودش گفت مما قد مضی، کلام در این است که کل ما شککت فیه نسبت به افراد مشکوک عموم وضعی داشت همین کافی است دیگر، بله اگر لفظ کل نبود اطلاق بود.نچآنچچ

اما اینکه گفتد موثقه ابن ابی یعفور صرف اطلاق نیست، اذا شککت فی شیء در قوه تصریح به عموم است.

آقا! ما به منطوق کار نداریم، بحث ما در اطلاق مفهوم است نه در عموم منطوق، بحث ما در این است که مفهوم این موثقه که می شود اذا شککت فی شیء ولم تدخل فی غیر الوضوء فاعتن بشکک، بحث در این است، که اطلاق مفهوم می گیرد شک در صحت جزء وضوء را، بحث این است دیگر، خب اینکه مسلم است که اطلاق است دیگر. دیگر اطلاق مفهوم که ربطی ندارد به اینکه بحث کنید که آیا اذا شککت فی شیء که منطوق است این بیان عموم است یا اطلاق است، هر چه باشد، آخرش این است که بیان عموم است، اما ما چکار داریم به منطوق، بحث ما در اطلاق مفهوم است.

سؤال وجواب: ما که نمی فهمیم اذا شککت فی شیء عموم باشد، ولی برفرض عموم باشد اما بحث ما در عموم منطوق نیست بحث ما در اطلاق مفهوم است که او معارض است، والا عموم منطوق که دارد می گوید شکک لیس بشیء.

سؤال: اگر منطوق عموم داشته باشد مفهوم هم ظهور بیانی دارد دیگر؟ جواب: نخیر، اطلاق تعلیق اقتضاء می کند مفهوم را، اطلاق است دیگر. مفهوم مطلق اطلاق است دیگر.

ما برای اینکه تثبیت کنیم این مطلب را که موثقه ابن ابی یعفور معارض نیست، بلکه شک در صحت جزء وضوء را می گیرد وفاقا للسید الخوئی، و خلافا للسید الصدر که احتیاط واجب کرده در الفتاوی الواضحه و گفته شک در صحت جزء وضوء مجرای قاعده فراغ نیست در اثناء وضوء. ما می خواهیم فرمایش آقای خوئی را تثبیت کنیم و رد کنیم کلام کتاب قاعده فراغ و تجاوز را.

ما می گوئیم موثقه ابن ابی یعفور که به نظر ما مجمل است، ولکن برفرض فرمایش شما درست باشد و ضمیر فی غیره به «وضوء» برگردد، اما یک ذیلی دارد مثل اینکه به این ذیل توجه نمی کنید، در ذیل می فرماید: "انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه"، این ظاهرش این است که دارد قاعده می دهد، می گوید آقا من که می گویم اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیره که شما به «وضوء» می زنید، بسیار خوب، اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیر الوضوء شکک لیس بشیء، چرا؟ چون انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه. غسل الوجه هم می گوید آقا أنا شیء ام لا؟ به قول شیطان که گفت خدایا اینکه می گوئی "و رحمتی وسعت کل شیء" أنا شیء ام لا، غسل الوجه هم می گوید انا شیء ام لا؟ خب من هم مشمول انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه هستم، من هم مصداق شیئی هستم که تجاوزت عنه یعنی تجاوزت عنه حقیقة، چون فراغ است، فرغت عنه.

خب لااقل این ذیل ما یصلح للقرینیة است، می خواهد بگوید کبری انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه است و این کبری بر شک در صحت غسل الوجه هم منطبق است، و این مانع می شود از انعقاد مفهوم در صدر موثقه.

لااقل این را بگوئید، علاوه بر اشکالهایی که دیروز کردیم.

اینکه در کتاب قاعده فراغ و تجاوز می گویند عرف از صحیحه زراره هم می فهمد که در اثناء وضوء نه قاعده تجاوز جاری است و نه قاعده فراغ، و عرف بین جزء و شرط که فرق نمی گذارد، اینها فکره اصولیه است که شما تفصیل می دهید بین شرط و جزء، چه فرق می کند شک در وجود غسل الوجه بکنیم یا شک در شرط آن بکنیم، عرف می گوید وقتی که صحیحه زراره گفت قاعده تجاوز جاری نیست دیگر جاری نیست دیگر، در هیچکدام جاری نیست، نه در شک در وجود غسل الوجه در اثناء وضوء و نه شک در صحت آن.

**اقول:** ما نفهمیدیم، اینجوری با عرف برخورد کردن که عرف را اینقدر بسیط و ساده فرض کنیم که چیزی متوجه نمی شود که این درست نیست، خب صحیحه زراره می گوید اذا شککت انک لم تغسله او تمسحه، خب عرف نمی فهمد که این شک در وجود جزء است؟ چطور الغاء خصوصیت بکند و چه جور اطلاق گیری بکند؟ خود عرف می گوید شک در اینکه در غسل الوجه من بدء من الاعلی الی الاسفل کردم شک در اصل غسل نیست بلکه شک در شک در صحت غسل است، شاید حکمش فرق بکند.

ما به نظرمان این ادعا مجازفه است.

اما در بحث در جهت سادسه این بود که آیا خروج من الشیء به معنای چیست؟

مشهور ادعایی دارند عرض کنم، مشهور می گویند خروج من الشیء همین که داخل و وارد بشویم در شیئی که سزاوار نیست در آن داخل بشویم مگر با اتیان آن جزء سابق، ولذا می گویند شک می کنی در قرائت بعد از دخول رکوع، سزاوار نبود داخل رکوع بشوید با ترک قرائت عالما عامدا، قاعده تجاوز می گوید خرجت من شیء ودخلت فی غیره. یا شک می کنیم در قرائت بعد از دخول در قنوت، سزاوار نبود ما داخل در قنوت بشویم قبل از اتیان به قرائت. یا شک می کنیم در رکوع در حال هویّ الی السجود، سزاوار نبود ما هویّ الی السجود بکنیم با ترک رکوع. کل ما لاینبغی الدخول فیه عند ترک الجزء السابق این داخل در اطلاق "اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره" است.

ولذا عروه و تعلیقات عروه را نگاه کنید، مشهور قاعده تجاوز را جاری کرده اند با دخول در جزء مستحب و شک در جزء واجب قبلی، یا با دخول در مقدمات جزء لاحق و شک در جزء سابق وامثال آن.

اما مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی اشکال کرده اند. انشاء الله پس فردا اشکال این دو بزرگوار را مطرح می کنیم و بحث می کنیم.